

# نگاهی گذرا به هشت کتاب

دکتر هاشم محمدی

مدرس دانشگاه آزاد گچساران

□ مقاله‌ی حاضر با عنوان **نگاهی گذرا به هشت کتاب**، سهراب سپهری به مناسبت اول اردیبهشت سالگرد وفات آن شاعر تقدیم می‌شود.

سهراب سپهری در پانزدهم مهر ماه ۱۳۰۷ شمسی در شهر کاشان به دنیا آمد. شاعر و نقاش شد، چنان‌که خود گوید: «اهل کاشانم، روزگرم بد نیست، تکه نانی دارم، خرده هوشی، سر سوزن ذوقی... پیشه‌ام نقاشی‌ست. گاه‌گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم به شما تا به آواز قناری که در آن زندانی‌ست، دل تنهایی‌تان تازه شود».

سهراب در این سروده با زیباترین بیان و کم‌ترین مقدار واژگان حال و کار خود را نموده است. در همین حال پنجاه و دو سال زیست و در اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ در بیمارستان «پارس تهران» به بیماری سرطان درگذشت. روز بعد در امامزاده سلطان علی، در قریه‌ی مشهد اردهاال کاشان به خاک سپرده شد.

سپهری هنرمندی بود گوشه‌گیر و انزواطلب، به سیاست و اجتماع ناپیوسته و تا حدی از هر دو بیگانه، جهان‌بینی خاص خود را داشت. در جست‌وجوی عالمی والاتر، با حال و هوایی دیگر بود، شاید به همین دلیل باشد که وقتی از احمد شاملو، مرد سیاست و اجتماع می‌پرسند: نظر شما درباره‌ی سهراب سپهری چیست؟ بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: مگر چنین شاعری هم هست؟! مسلماً شاملو می‌خواهد بگوید، در این روزگار شاعری که در اندیشه‌ی مردم نباشد، وجود و عدمش یکسان است، گرچه این سخن تند و بی‌پرواست، اما چون نظر شاعری بزرگ است، نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

سبک اشعار سهراب سپهری در پاره‌یی جاها علاوه بر نیما یوشیج، فروغ فرخزاد را فرا یاد می‌آورد: جمع اشعارش در کتابی به نام **هشت کتاب**، گردآوری شده و کتابخانه‌ی طهوری تهران، برای اولین بار آن را در سال ۱۳۵۶ چاپ و منتشر کرده است. این کتاب که می‌توان آن را **کلیات سپهری** نامید، در سال ۱۳۵۸ تجدید چاپ شد و اخیراً نیز چاپ دیگری از آن به بازار آمده است.

بر آثار سپهری، شرح و نقدهایی چند با قلم و بیان سخن‌شناسان و نقدنویسان معاصر گفته و نوشته شده است. اما این نوشتار با خواندن دوباره و دقت در اشعار وی به‌طور مختصر فراهم آمده است.

سهراب شاعری‌ست مانند فروغ که در هیچ‌جا و هیچ مرحله از راه خود درجا نزد و در یک‌جا نایستاد. از **مرگ رنگ** که در پله‌ی اول و سطحی نازل است، آغاز کرد و سرانجام به **حجم سبز** که بسیار

والاست، رسید.

**مرگ رنگ** در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسیده و شامل ۲۲ قطعه شعر است، قالب این اشعار بیش‌تر نیمایی و گاهی ترکیبی از چهار لختی و نیمایی‌ست. محتوای آن لبریز از دلهره و نومییدی‌ست که این‌گونه اضطراب و دلهره‌ها ملازم ایام نوجوانی و آغاز کار است و معمولاً طبیعی می‌نماید.

در اشعار این کتاب، غول ناپیدای دوری که همان ترس و واهمه از آینده است، هوش و حواس شاعر را ربوده و در دل و جان او چون هیولای وحشت‌زای مردم‌خواری جا گرفته است، شاعر آینده را به‌دور از سنجش و قیاسی منطقی پُر از بیم و هراس و نومییدی می‌بیند:

دیر گاهی‌ست در این تنهایی

رنگ خاموشی در طرح لب است

بانگی از دور مرا می‌خواند

لیک پاهایم در قیر شب است

رخنه‌یی نیست در این تاریکی / در و دیوار به‌هم پیوسته است / سایه‌یی لغزد اگر روی زمین / نقش وهمی‌ست ز بندی رسته. نفس آدم‌ها، سربه‌سر افسرده است / روزگاری‌ست در این گوشه‌ی پُرمرده هوا / هر نشاطی مرده است.

کتاب **زندگی خواب‌ها** در بردارنده‌ی ۱۶ قطعه شعر تقریباً بی‌وزن و قافیه درست است. اشعار آن نه مطلقاً شعر سفید است و نه در قالب‌های نیمایی و موزون و نه حتا نثر مسجع یا مرسل، چیزی‌ست در میانه‌ی این‌ها که با هر یک وجه اشتراکی دارد.

این کتاب اولین بار در سال ۱۳۳۲ چاپ شد. از دیدگاه محتوای دنباله و متمم کتاب **مرگ رنگ** است، با این تفاوت که ترس و دلهره‌ی شاعر به‌گونه‌یی خیال‌برانگیز و ملایم‌تر شده است. در این اثر شاعر عزلت‌پرست به‌دنبال خود می‌گردد و خود را می‌جوید. هذیان‌وار حرف می‌زند، مردم‌گریزی و انزوا ایده‌آل اوست. سایه‌یی سنگین از **بوف کور** هدایت در سخنانش احساس می‌شود. بعضی ناشیانه گفته‌اند، چون گوشه‌گیر است و انزواطلب، پس عارف است. درست است که در مراحل آغازین عرفان، انزوا و عزلت هم هست، اما عرفان، انزوا نیست. مردم‌گرایی و عشق به انسان‌هاست. عارف گاهی به عزلت می‌نشیند تا راهی به دهی یابد یا روزنه‌یی بر زندگی بگشاید. عرفان جست‌وجویی‌ست پیگیر، نه تنها برای یافتن خویشتن و شناختن خالق خویش بلکه آزمودن راهی‌ست برای نجات انسان.

پنجره‌ام به تهی باز شد  
و من ویران شدم  
پرده نفس می کشید  
دیوار قیر اندود!  
از میان برخیز

پایان تلخ صداهای هوش ربا! / فروریز / تا  
دوزخ‌ها بشکافند / تا سایه‌ها بی پایان شوند  
/ تا نگاهم رها گردد / درهم شکن  
بی جنبش‌ات را / و از مرز  
هستی من بگذر / سیاه  
سرد بی تپش گنگ.

کتاب سوم  
سهراب با نام **آوار**  
**آفتاب** حاوی ۳۲  
قطعه شعر، اولین بار  
در سال ۱۳۴۰ چاپ  
شد. از نظر قالب  
شعرهای آن گوناگون  
است، برخی نثرگونه،  
پاره‌یی نیمایی و  
دیگر چارلختی و  
چارپاره است و  
چندین قطعه از  
قطعات آن نثرهایی  
نیایش‌وار و  
مناجاتی‌ست، مثل  
قطعه‌های «خوابی در  
هیاهو» موج نوازشی ای  
گرداب و نزدیک آی.  
برخی دیگر به خطابه و  
شعار و اندرز مانده است تا به  
شعر، مانند قطعه «سایبان آرامش  
ما، مائیم این اثر، نشانه‌های شاعرانه و

جوهر شعری کمی دارد و چندین قطعه‌ی آن تا حدودی در ردیف  
نثرهای مسجع است. در پاره‌یی از قطعات آن پرتو کم نوری از عشق  
و عاشقی‌ست که مختصر جلوه و زیوری به آن داده است:

تراوش سیاه نگاهش  
با زمزمه‌ی سبز علف‌ها آمیخت  
و ناگاه  
از آتش لب‌هایش، جرقه‌ی لب‌خندی پرید  
در ته چشمانش، تپه‌ی شب فرو ریخت  
و من  
در شکوه تماشا، فراموشی صدا بودم.

کتاب **شرق اندوه**، در بردارنده‌ی ۲۵ قطعه شعر و چاپ اول آن  
در سال ۱۳۴۰ است که شامل شعرهایی «نثر مسجع‌گونه و موزون»  
اما بیش‌تر در اوزان عروضی جا نمی‌گیرد.

برخی قطعات آن، بحر طویل‌وار پیش می‌رود، یعنی ریتیمیک و  
مقفاست، اما گاهی همین قطعه‌ها از حالت یک‌دستی بیرون می‌رود و  
به عبارت‌های نثر مانند و بی‌آهنگ درمی‌آید. پاره‌یی دیگر حال و  
هوای مولوی در دیوان شمس را القا می‌کند یا سخنان بودا را فریاد  
می‌آورد، مانند قطعه‌های «هایی، شکپوی، شورم را، بوده‌ی» در این  
کتاب سپهری به عالم دل خواه خود نزدیک شده است.

چنان‌که اشارت رفت، سپهری به سیاست و  
اجتماع کاری ندارد. در عالم دیگری سوای  
دنیای واقع سیر و سیاحت می‌کند. بر بال  
روی می‌پرد و به دنبال «عالمی دیگر بیاید  
ساخت و ز نو آدمی»ست. برخی  
دیگر از شعرهای این کتاب در حال  
از خود بریدگی ساخته شده و از  
آن‌ها چیزی عاید نمی‌شود،  
مثل قطعه‌ی «پادمه»...

«از صخره شدم بالا، در  
هر گام، دنیایی تنهاتر،  
زیباتر و ندا آمد: بالاتر!  
بالاتر! آوازی از ره دور:  
جنگل‌ها می‌خوانند؟ و  
ندا آمد: خلوت‌ها  
می‌آیند، و شکاری ز  
هراس. و ندا آمد:  
یادی بود، پیدا شد، پهنه  
چه زیبا شد. «او» آمد،  
پرده ز هم وا باید، درها  
هم، و ندا آمد: پرها هم.»

و اما صدای پای آب در  
سال ۱۳۴۴ در مجله‌ی **آرش**  
دوره‌ی دوم شماره‌ی ۳ چاپ  
شده است. شعری‌ست موزون، با  
پاره‌های بلند و کوتاه نیمایی، با زبانی  
بسیار ساده و آشنا، در شاخ و برگ‌های

بحر رَمَل (فاعلاتن...) که گاهی هم بی‌قانون می‌شود و از پرده برون  
می‌رود. این سروده، شعری دراز یا کتابی کوچک است که به تنهایی  
یکی از مجلدات **هشت کتاب** سهراب را شامل می‌شود.

سپهری در **صدای پای آب** می‌خواهد با طبیعت، و با هر آن‌چه  
که در طبیعت است، پیوند داشته باشد و زندگی و زیبایی آن را در  
همه‌چیز و در همه‌جا ببیند. همان‌طور که قبلاً گفته شد در شاعری  
خود پله به پله، بالاتر و بالاتر آمده تا به صدای پای آب رسیده است.  
صدای پای آب زندگی‌نامه و جهان‌بینی سهراب است که البته درهم  
و برهم و نامنظم سروده شده است و همین شعر است که در کتاب  
**مسافر** به‌صورت پخته و با نظم خاصی ساخته و پرداخته می‌شود.  
به‌عبارت دیگر **مسافر** همین **صدای پای آب** است به‌صورتی بهتر.  
گوشه‌هایی از این منظومه و در واقع زندگی‌نامه، با جهان‌بینی فروغ  
فرخزاد در کتاب **ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد** دوش به دوش  
است.



